



نقد و نظر در باب فرهنگ بزرگ سخن^۱

اصغر ارشاد سرابی (مدرس دانشگاه آزاد اسلامی - واحد مشهد)

روزگاری که در آن به سر می‌بریم، عصر تقابل جدی فرهنگ‌های گوناگون است. در غوغای این رویارویی، کشوری می‌تواند استوار و پا برجا بماند که علاوه بر قدرت اقتصادی، دارای فرهنگی ریشه‌دار و زبانی پویا باشد. از این رو، زبان به سبب پیوندی که با مسائل مربوط به اندیشه و فرهنگ می‌یابد، از دیدگاه‌های گوناگون دارای اهمیت است.

زبان، علاوه بر آنکه مهم‌ترین پدیده اجتماعی و بزرگ‌ترین ممیزه یک ملت از دیگر ملت‌هاست، وسیله پیوستگی مردمان یک کشور با نسل‌های گذشته آن سرزمین محسوب می‌شود (انوری ۱۳۸۸؛ نیز ← ایرانی ۱۳۶۶). این سخن آلفونس دوده که مربوط به روزگار استیلای آلمان بر آژاس و لرن است، هنوز در عصر حاضر رنگ نباخته است که می‌گوید: «وقتی ملتی مقهور می‌شود، تا هنگامی که زبان خویش را خوب حفظ کند، گویی کلید زندانش را در دست دارد» (یوسفی ۱۳۵۶، ص ۹).

۱. از نکته‌سنجی‌های دوست شفیق و دانشورم آقای محمد سوهانیان حقیقی در پیرایش این مقاله سپاسگزارم.

تردید نیست که دایرهٔ واژگان زندهٔ جامعهٔ متمدن و صنعتی، بیش از واژگان جامعهٔ عقب‌مانده و بدوی است و مردمان فاقد زبانی پرمایه و توانا، از فکر بارور و آفریننده بی‌بهره‌اند. بی‌شک، هر قدر ذهن توسعه و رشد بیشتری داشته باشد و معانی افزون‌تری را درک کند، به همان نسبت نیازش به واژه بیشتر خواهد بود و چون رشد ذهن، وابسته به گسترش تمدن و فرهنگ است، قومی که به مقامی شامخ رسیده باشد، به یقین افکاری غنی‌تر و عواطفی ناب‌تر خواهد داشت (← انزابی‌نژاد ۱۳۶۵).

به سبب گسترش تدریجی زبان فارسی طی ده قرن گذشته، واژه‌ها و ترکیبات بسیاری از زبان‌های عربی، ترکی، مغولی، فرانسوی، روسی، انگلیسی و آلمانی به آن راه یافته که دانستن معنی‌های دقیق بسیاری از آن‌ها، نیازمند فرهنگ‌های لغت است. همچنین، با توجه به تغییرات دائمی جامعه، توالی فرهنگ‌نویسی، متناسب با مقتضیات زبانی و اجتماعی هر دوره، امری اجتناب‌ناپذیر است.

فرهنگ‌نویسان پیشین، یک‌تنه به کار فراهم‌آوردن واژه‌ها و ترکیبات می‌پرداختند، اما امروزه، کار فرهنگ‌نویسی، دیگر از عهدهٔ یک تن برنمی‌آید و به همکاری ده‌ها تن از دانشمندان و متخصصان رشته‌های گوناگون نیازمند است. اسناد و انتساب یک فرهنگ به یک مؤلف، بیشتر به سبب پیشقدمی در ارائهٔ طرح اصلی و میان‌داری و کوشش افزون‌تر اوست و گرنه لغت‌نویسی محصول کوشش مداوم و خستگی‌ناپذیر گروهی از محققان است (← خرّمشاهی ۱۳۷۷، ص ۱۰).

با نوع نگرشی که در فرهنگ‌نویسی مورد توجه فرهنگ‌نویسان ایرانی است، تألیف فرهنگ جامعی که بتواند همهٔ مشکلات لغوی فارسی‌گویان و فارسی‌نویسان را برآورده کند، البته کاری دشوار است و به گفتهٔ نفیسی (۱۳۷۷) «لغت‌نویسی زبان فارسی یکی از دشوارترین کارهای ادبی جهان است». از این‌رو، در عرصهٔ فرهنگ‌نویسی گفته‌اند: «همهٔ نویسندگان طالب تحسین‌اند، مگر فرهنگ‌نگاران که حداکثر آرزویشان این است که با توییح مواجه نشوند» (خرّمشاهی ۱۳۷۷، ص ۱۰). از این منظر، چنانچه محدودهٔ زمانی مورد توجه فرهنگ‌نویس نباشد، باید که فرهنگ جامع فارسی مشتمل بر همهٔ واژه‌ها، ترکیبات و تعبیرات قلمرو زبان فارسی در طول یک‌هزار و چندصد سال باشد و برای تحقق این معنی می‌بایست همهٔ منابع دست‌اول فارسی، اعم از چاپی و خطی، کتاب‌ها و رساله‌ها با دقت مطالعه و با ذکر شاهد، برگه‌نویسی شود.

دشواری این کار در زبان فارسی به سبب حوزه وسیعی است که فرهنگ‌نویسان در نظر می‌گیرند، زیرا سعی دارند تمام واژه‌های زبان فارسی را اعم از قدیم و جدید در فرهنگ خود فراهم آورند. در میان فرهنگ‌نویسان ما، فرهنگ‌نویسی از نظر در زمانی و هم‌زمانی و جدا کردن زبان معاصر از زبان قدیم کمتر مورد توجه بوده‌است (خزاعی فر ۱۳۸۳ الف). هرچند در روزگار معاصر تا حدودی شیوه‌های زبان‌شناختی و علمی در نگارش فرهنگ‌ها رواج یافته، اما هنوز کاملاً از حصار فقه‌الغه (lexicology) بیرون نیامده و به وادی شناخت سیر تحول واژگان نرسیده‌است (خزاعی فر ۱۳۸۳ ب) و به اطلاعاتی در مورد جنبه‌های تاریخی، معنایی، آوایی، ترکیبی و کاربردی کلمه نیاز دارد. از این‌رو، فرهنگ‌نویسی در ایران به‌علت‌های فقدان گنجینه واژگان فارسی (بانک زبان)، عدم نظریه عمومی فرهنگ‌نگاری، نبود منابع ریشه‌شناسی و نابسامانی رسم‌الخط فارسی به اثری شایان توجه دست نیافته‌است (بختیاری ۱۳۸۲).

برکنار از این مقولات، فرهنگ بزرگ سخن با استفاده از منابع کهن و جدید تا حدی توانسته‌است نیاز مخاطبان خاص و عام را در مورد واژه‌ها و ترکیبات متون کهن و آثار معاصر برآورده کند. شیوه و روش حسن انوری در تألیف این فرهنگ، کامل‌تر از فرهنگ‌های پیشین است، زیرا تجربه‌های گران‌سنگی را در پشت سر دارد. انوری از استادان و صاحب‌نظران حوزه فرهنگ‌نویسی نوین است. او از جوانی، با لغت‌نامه دهخدا همکاری داشته‌است و پیش از تألیف این فرهنگ، تجربه‌های ارزشمندی در آن مؤسسه به‌دست آورده‌است. وی در مقدمه این فرهنگ نقل کرده‌است: «اگرچه سرنوشت من چنان بوده که از روزگار جوانی، از آن‌گاه که هنوز سنین عمرم به سی نرسیده بود، در جمع مؤلفان لغت‌نامه دهخدا قرار گیرم و بیش از سی و پنج سال در کار تدوین بخش‌هایی از لغت‌نامه دهخدا و لغت‌نامه فارسی عمر سپری کنم، هرگز گمان نمی‌کردم در سنین سال‌خوردگی، لغت‌نویسی به‌طور شبانه‌روزی و طاقت فرسا مرا به خود مشغول دارد. خود را قرین سعادت می‌یابم که آن توان جسمی و روحی را داشتم که طاقت بیاورم و این کار سنگین را به فرجام رسانم» (انوری ۱۳۸۲، ص سیزده و چهارده). انوری با میان‌داری خود و یاری حدود صد تن از پژوهشگران توانسته‌است، با بهره‌مندی از چهارصد متن قدیم و جدید و مصاحبه با صنعتگران و صاحبان مشاغل مختلف، این فرهنگ را در ۸۵۹۲ صفحه مشتمل بر ۷۶/۰۰۰ سرواژه (مدخل اصلی)،

۴۰/۰۰۰ مدخل فرعی، ۱۶۰/۰۰۰ شاهد مستند و ۲۰۰۰ مثال و ۵۰۰ تصویر پس از هشت سال تلاش، به چاپ برساند (انوری ۱۳۸۱، ص ۷۲).

در این فرهنگ، واژه‌های فارسی از دوره پیشگامان شعر فارسی (۲۵۱-۲۹۸ ق) تا روزگار ما جمع‌آوری شده و عناصر زبانی از هزارو صد سال پیش تا امروز در کنار هم قرار گرفته‌است. انوری در فرهنگ بزرگ سخن (ص یازده) در این زمینه نوشته‌است: «... ما خواسته‌ایم به نیاز طبقه متوسط کتاب‌خوان و مراجعان زبان پاسخ گوئیم؛ هم نیازهای آنان را که در متون و در گفتارهای روز به واژه‌ای ناآشنا برمی‌خورند و هم نیاز آنان را که متون کهن را در مطالعه می‌گیرند، برآورده کنیم».

با آن‌که تدوین این فرهنگ بدون استفاده از رایانه بوده، اما خوب از کار برآمده و کوشش‌های انوری و دستیارانش در تدوین این اثر و نیز تلاش مدیریت انتشارات سخن، علی‌اصغر علمی در چاپ آن قابل امتنان و سپاسگزاری است. برخی ویژگی‌های این فرهنگ به شرح زیر است:

- علمی و نظام‌مند است، یک‌دستی و روشی واحد در تمام کتاب به‌کار رفته و براساس معیارها و شیوه‌های مشخص و دقیق، تدوین شده‌است.

- محدوده کار، معین و برنامه‌ریزی شده بوده و واژه‌های علوم و فنون تخصصی و غیرمرتبط به آن راه نیافته‌است.

- در تعریف سرواژه‌ها و ظرافت‌های معنایی به ششم زبانی و حسی توجه شده‌است.

- تعریف‌ها مطابق نثر معیار، ساده، گویا، مختصر و دقیق نوشته شده‌است.

- واژه‌های بیگانه (عربی، ترکی، مغولی، فرانسوی، انگلیسی، روسی، آلمانی) که به زبان فارسی راه یافته و مصطلح شده، در آن آمده‌است.

- معنی‌های متعدد واژه‌ها و ترکیب‌ها به ترتیب از حال تا گذشته با شماره در آن لحاظ شده‌است.

- واژه‌های جدید به کاررفته در آثار داستانی، شعر و نثر امروز و گفتاری در آن آمده‌است.

- واژه‌ها و ترکیب‌هایی که با یکدیگر مرتبط‌اند و هم‌پوشانی دارند به یکدیگر ارجاع شده‌است.

- ترکیبات در ذیل مدخل‌های اصلی آمده‌است.

- در تدوین برخی مدخل‌های مربوط به مشاغل از تحقیقات میدانی استفاده شده‌است.
 - آوانویسی و چگونگی تلفظ مدخل‌ها با الفبای لاتین، مطابق جدول آوانگاری، تعیین شده‌است.
 - هویت دستوری مدخل‌ها مشخص شده‌است.
 - حوزه یا محدوده کاربرد مدخل‌ها (نجوم، ادبی، باستان‌شناسی، بانکداری، و...) مشخص شده‌است.
 - مدخل‌های تخصصی در رشته‌های مختلف با دقتی خاص، دست‌چین شده و به یاری متخصصان نوشته شده‌است.
 - رسم‌الخط یکسان، در آن لحاظ شده‌است.
 - تقریباً همه مدخل‌ها، دارای شاهد یا مثال است. مقصود از «مثال»، جمله، عبارت یا ترکیبی است که بر مبنای شم زبانی مؤلفان یا ویراستاران فرهنگ ساخته شده یا از شنیده‌ها و خواننده‌ها به دست آمده‌است و «شاهد»، جمله، عبارت یا ترکیبی است که از منابع مکتوب استخراج و منابع آن ذکر شده باشد (← فرهنگ بزرگ سخن، مقدمه، ص جهل‌وسه).
 - کتاب دارای کتابنامه مفصل (مانند فهرست منابع و فهرست نویسندگان و شاعران) و جدول‌های راهنما در آغاز جلد یک است.
 - برخی مدخل‌ها، به منظور کمک به القای معنا، دارای تصویر است.
 - کتاب از منظر کتاب‌آرایی، نشانه‌های سجاوندی و زیباسازی اعم از حروف‌نگاری، نوع خط، نوع کاغذ، تجلید، شیرازه‌بندی و صفحه‌آرایی از آراستگی و نفاست برخوردار است.
- با این حال، باید بگوییم این فرهنگ نیز مانند بیشتر آثار بزرگ، از نقص و عیب برکنار نمانده و هنوز محتاج بازنگری و تکمیل است. مرا این توفیق حاصل نبوده که با این فرهنگ مؤانستی پیوسته یابم، اما یادآوری مواردی را که در مراجعات متناوب به آن‌ها برخورده‌ام، لازم دیدم. در این مقاله، از پرداختن به مباحث نظری و موضوعاتی که در چندی و چونی این فرهنگ مطرح است، درمی‌گذرم. معهود چنان است که منتقدان بی‌انصاف، رنج کار و زحمات مؤلفان را در نظر نمی‌گیرند و غلط‌ها و اشتباهات آنان را به‌صورتی مهیب جلوه می‌دهند، اما غرض از نگارش این صحایف، ادای وظیفه دوستی

یا تشفی کینه شخصی یا صنفی نیست، بلکه نظر به نیک‌خواهی دارد. بی‌تردید، هیچ اثر بزرگی نیست که سر به چنبر نقد ندهد و فرهنگ بزرگ سخن نیز از این گردونه برکنار نیست. بی‌شک، مطالب این وجیز هرگز از ارزش زحمات کوشندگان آن نمی‌کاهد. امیدوارم چنانچه این موارد قابل اعتنا باشد و به سمع قبول افتد، در چاپ بعدی لحاظ شود.

الف) نارسایی‌های معنایی

مطابق آنچه در مقدمه این فرهنگ آمده، در واژه‌گزینی‌ها، معنای مدخل‌ها و یافتن شاهدها و مثال‌ها، دقت و جستجوی فراوان به‌کار رفته و هریک از مدخل‌ها بارها از نظر ویراستاران گذشته است. اما در عین حال، در معنای برخی واژه‌ها و ترکیبات سهو افتاده و برخی شاهدها و مثال‌ها به لحاظ معنایی با مدخل‌های خود مطابقت ندارد. در ذیل به برخی از این خطاها اشاره می‌شود، به این ترتیب که نخست، مدخل و توضیحات آن را عیناً مطابق فرهنگ بزرگ سخن بعد از علامت ○ نقل می‌کنم و پس از علامت ● به بحث می‌پردازم.

ارخالق 'arxālo(e)g

افسوس‌کنان / نیم‌شب دوش به بالین من آمد
بنشست (حافظ، ۲۰).

● هرچند بیشتر ادیبان و شارحان دیوان حافظ، از جمله خانلری (۱۳۶۲، ص ۱۱۵۵)، خرمشاهی (۱۳۶۶، ص ۲۲۲) و هروی (۱۳۶۷، ص ۲۳۱) نیز ترکیب «افسوس‌کردن» را در معنی «ریشخند و تمسخر» به‌کار برده‌اند، در عین حال به نظر می‌رسد، معنای مدخل «افسوس‌کنان» با شاهد آن مطابقت ندارد. توضیح این‌که «افسوس» در فرهنگ‌های لغت از جمله برهان قاطع و آندراج در معنی‌های «سحر»، «لاغ»، «بازی»، «ظرافت»، «جادو»، «غمزه» و «عشو» نیز به‌کار رفته است (ذوالنور، ۱۳۶۲، ص ۴۴؛ پرواز، ۱۳۶۴)

○ لباس کوتاهی معمولاً از جنس ترمه و مخمل و با تزیینات.

● قبایی کوتاه و دوچاک با لبه‌های قیطان‌دوزی، دارای آستری پنبه‌دوزی و دو آستین کوتاه، که از عهد زندیه در ایران مرسوم شد و مردان آن را زیر قبا و زنان بر روی پیراهن می‌پوشیدند (← مصاحب، ۱۳۵۶، ذیل ارخالق؛ شاملو، ۱۳۵۷؛ یوسفی، ۱۳۷۱، ص ۲۲۹).

افسوس‌کنان 'afsus-kon-ān

○ در حال ریشخند و مسخره کردن؛ با حالت تمسخر؛ نرگشش عربده‌جوی و لیش

و برخی از حافظ‌شناسان نیز به این معنی پرداخته‌اند، اما در فرهنگ بزرگ سخن، ذیل سرواژه «افسوس»، این معنی‌ها نیامده‌است. «افسوس‌کنان» به معنی «سحرکنان» با شاهد، مناسب دارد. این بیت با دو بیت بعد آن «سر فرا گوش من آورد و به آواز حزین / گفت: ای عاشق دیرینه من، خوابت هست؟ - عاشقی را که چنین باده شبگیر دهند / کافر عشق بود گر نشود باده‌پرست» به صورت موقوف‌المعانی، حالت آمدن معشوق را به بالین عاشق که ملازم عشوه‌گری و دلربایی و در عین حال همراه با التفات و مهربانی است، نشان می‌دهد. در این بیت‌ها، حال‌وهوای معشوق و صفات او با یکدیگر پیوندی طبیعی و منطقی دارد. صحنه آمدن معشوق به بالین دلدار خود، آهسته و اغواگرانه، با تمنای چشم، افسون لب و گفتاری گرم و دلنشین است. اگر مجموعه تعبیر حافظ را با توجه به محور جانشینی و همنشینی این بیت‌ها در نظر آوریم، می‌توان گفت: معشوق درحالی که چشمانش مست و پرتمنا و لبانش افسونگر و سحرکننده‌است، به بالین عاشق می‌رود (ارشاد سرابی ۱۳۸۶ الف).

پایچ pā-pič

○ آنچه به پای پیچند برای حفاظت آن؛ پاتابه.
● در تعریف پایچ، پای[تابه، و پای]اتابه بهتر آن است نوشته شود: نواری پارچه‌ای از پشم یا نخ که برای چالاک‌ی در راه رفتن و دفع سرما، از مچ پا تا زیر زانو می‌پیچند (یوسفی ۱۳۷۱، ص ۲۳۶ و ۲۳۸).

پله pelle

○ ۱. (ساختمان) سازه‌ای با شیب شکسته برای رفتن از یک طبقه ساختمان به طبقه دیگر: قرآن مجید را گرفته، از پله‌های چوبی که برای مرتبه بالاست، رفتم (امین‌الدوله ۱۳۳)...
● هریک از سطح‌ها یا پایه‌هایی که برای بالا رفتن یا پایین آمدن از نردبان یا راهرو بین طبقات استفاده می‌شود (← معین ۱۳۷۱، عمید ۱۳۷۷) تعریف نخست این مدخل، مبهم می‌نماید و با توجه به شاهد آن، نیازمند بازنگری است؛ زیرا از آن، مجموع سازه پله و جمع آن، یعنی «پلکان» استنباط می‌شود.

تنکه tono(e)ke

○ ۱. شلوار کوتاهی که زیر لباس می‌پوشند، شورت. ۲. (ورزشی) شلوارک تا روی زانو که ورزشکاران به تن می‌کنند. ۳. (فنی) در نجاری، تخته‌ای صاف با لبه‌های پخ که برای استحکام یا به‌جای شیشه میان کلاف در یا دیگر وسایل چوبی قرار می‌دهند.
● در معنای ۲، شلوارک مورد اشاره، مخصوص ورزشکاران باستانی کار است و آن را همه ورزشکاران نمی‌پوشند. همچنین، کاربرد «به تن کردن» برای «شلوار» زیبا و خوشایند نیست و بهتر بود نوشته می‌شد: شلوارکی تا روی زانو که ورزشکاران باستانی کار می‌پوشند. علاوه‌بر این، یک معنی دیگر «تنکه» ذیل «تنکه‌سازی» آمده‌است.

تنکه‌سازی i-sāz-ke tono(e)

چهارپایه [čā(ā)har-pāy-e = چارپایه] (۱) وسیله‌ای چوبی، فلزی، یا پلاستیکی، دارای چهار پایه برای نشستن یا قرار دادن چیزی بر روی آن: چهارپایه‌ای گذاشتند و طوبی در اتاق در مجاورت دیوار نشست (پارسی‌پور ۹۲)، دو تا منبع ۱۰۰ لیتری داشتیم که... روی چهارپایه کنار حیاط بود (آل‌احمد^۵ ۳۸).

● معنای (چارپایه / چهارپایه) در شاهد نقل شده از اسلامی ندوشن با معنای شاهدهای شهرنوش پارسی‌پور و جلال آل‌احمد، متفاوت است و با هم مطابقت ندارد. از این منظر باید بین تعریف‌ها و شاهدهای این مدخل، تفکیک قائل شد. توضیح این‌که چهارپایه‌ای که اسلامی ندوشن از آن نام برده، چیزی نیست که بتوان بر آن نشست یا بر سطح آن چیزی قرار داد، بلکه چهارپایه‌ای میان‌خالی بوده که یک کوزه و در صورتی که دو نوار تخته‌ای به‌صورت بعلاوه (+) بر سطح بالایی آن میخ می‌کردند، چهارکوزه، تا کمر در میانه آن قرار می‌گرفت و چون محمل استقرار چهارپایه صحن حیاط بود، شب تا سحر باد بر کوزه، یا کوزه‌ها می‌وزید و آب در آن‌ها سرد می‌شد.

خفیه‌نویس xofye-nevis

○ (منسوخ) در دوره قاجار، آن‌که مخفیانه وقایع را می‌نوشت و به مقام بالادست خود گزارش می‌داد؛ مأمور مخفی.

● ظاهراً در دوره رضاشاه نیز خفیه‌نویسی رایج بوده و رضاشاه خود خفیه‌نویس داشته‌است،

○ یک رشته ساختمان کم‌عرض یک‌طبقه با دیواری کم‌قطر که برای نگهداری زغال و هیزم در گوشه حیاط‌های قدیمی ساخته می‌شد: امری که در پی‌ریزی... خانه‌ها رعایت می‌شد، این‌که سه طرفش ساختمان و یک طرفش طاق‌نمابندی یا لااقل تنکه‌سازی شده باشد (شهری^۱، ۲۰۳/۳).

● الف) عنوان مدخل حالت مصدری دارد و با معنای خود، تطابق ندارد؛ (ب) به‌کار بردن «ساختمان کم‌عرض یک‌طبقه» برای «تنکه» مناسب نیست و ایجاد ابهام می‌کند و به‌جای آن «طاق‌بندی کم‌عرض یک‌طرف حیاط» مطلوب‌تر است. به‌علاوه «تنکه» را در یک طرف حیاط و معمولاً عرض حیاط‌ها می‌ساختند و نه در «گوشه حیاط». پیشنهاد می‌شود این مدخل حذف و تعریف آن به ذیل مدخل «تنکه» افزوده شود.

توجیه کردن

○ ۲. (دیوانی) حواله کردن دیوان پولی را به مردم که از بابت حقوق دیوانی پرداخت کنند.

● کاربرد حرف نشانه «را» در این عبارت مطابق نثر معیار نیست و بهتر آن است که به این صورت اصلاح شود: حواله کردن پول به مردم به‌وسیله دیوان تا بابت حقوق دیوانی پرداخت کنند.

چارپایه čār-pāy-e

○ [= چهارپایه] چارپایه →: در تابستان، چارپایه‌هایی بود که کوزه‌های آب را بر آن می‌گذاشتند (اسلامی ندوشن ۵۵).

حوادث مهن و طوارق فتن از شراب تجافی
نموده چون به جناب مأمون رسید بدو
دل‌نمودگی کرد و به دوستگانی در خدمت او به
زانو درآمد بستند و باز خورد. «مطابق متن، چنین
می‌نماید که مأمون بن محمد از سر دوستی جام
شراب خود را به ابوعلی کرامت می‌کند و او
می‌پذیرد. بنابراین شاهد معنی ۴، با معنی ۳
مطابقت دارد.

راویه‌کش rāviye-keš

○ ویژگی حیوانی که مشک آب را حمل
می‌کند؛ آب‌کش.
● با توجه به معنای دوم مدخل راویه (= مشک
آب) در این فرهنگ و نیز تعریف «راویه‌کشی»
در دهخدا (۱۳۷۷) (= عمل راویه‌کش، بردن
مشک و خیک آب، حمل آب که مشک و ظرف
آب باشد از چرم) می‌توان گفت که راویه‌کش،
فقط شتر و توسعاً «چهارپا» نیست، بلکه به
معنای «مشک‌کش و کسی که آب را حمل
می‌کند» نیز درست است.

رویگر ruy-gar

○ آن‌که ابزار رویین سازد یا ابزار و ظروف
فلزی را با روی و قلع سفید می‌کند؛ سفیدگر:
یعقوب لیث، شاگرد روی‌گری بود در سجستان.
● آلیاژ «روی» با «قلع» متفاوت است. «مس» را
با «روی» نمی‌توان سفید کرد. سفیدگری مس با
قلع صورت می‌گرفته و ایرانیان قلع را از
زمان‌های باستانی می‌شناخته‌اند (← مصاحب
۱۳۵۶، ذیل قلع). روی‌گری، سفید کردن مس
است و روی‌گر با قلع، ظروف مسی را

در نتیجه فقط مربوط به دوره قاجار نیست (←
شوشتری، ۱۳۷۹).

دوستگانی dust-gān-i

○ ۱. نوشیدن شراب با دوستان یا به یاد
دوستان... ۳. شرابی که از روی دوستی در نوبت
خود به دیگری می‌دادند: هر کسی گوید شرابی
خورده‌ام از دست دوست / پادشاه با هر گدایی
دوست‌گانی کی خورد؟ (عطار^۵ ۱۷۱) ۴. احترام
و تواضع: چون به جناب مأمون رسید، بدو دل
نمودگی کرد و به دوست‌گانی او به زانو درآمد.
بستد و باز خورد (جرفادقانی ۱۳۰)...

● شاهد‌های تعریف‌های ۳ و ۴ با معنای آن‌ها
سازگاری ندارد. در شاهد معنای ۳،
«دوستگانی»، به معنی «نوشیدن شراب با
دوستان» است و مفهوم مصراع دوم عطار، آن
است که پادشاه با هر گدایی همنشین نمی‌شود
و با او شراب نمی‌خورد. بنابراین، بیت عطار،
با معنای تعریف ۱ مطابقت دارد. شاهد تعریف
۴ نیز معنای احترام و تواضع ندارد، زیرا «به زانو
درآمدن» در معنای مجازی «تسلیم» و «پذیرش»
است.

متن کتاب ترجمه تاریخ‌یمینی اثر جرفادقانی
چنین است: «و ابوعلی را به اکرام و به احترام
تمام به جرجانیه بردند... و مأمون بن محمد به
استقبال ابوعلی بیرون آمد و در اجلال قدر و
تجلیل محل و تعظیم مکان... از عهده حق
وفادت از پوست بیرون آمد... از بهر او دعوتی
ساخت و ابوعلی مدت‌ها بود که از معاشرت
معازف و ملاهی اعراض کرده و به سبب

● به نظر می‌رسد شاهد با تعریف تطبیق نمی‌کند، زیرا در شاهد نوعی تضاد به‌کار رفته‌است؛ یعنی کوفته‌ای که مثل آش از هم باز شده و آشی که از حالت آبکی بودن، درآمده و سفت شده‌است.

علم 'alam

○ ۱. پارچه‌ای که به سر چوب می‌بندند و در عزاداری و سینه‌زنی پیشاپیش یا همراه دسته عزاداران حمل می‌کنند: علم‌ها و مشعل‌ها و حجله‌ها... را برای حرکت آماده می‌ساختند (شهری^۲ ۲۳۱/۲). ۲. علامت (م ۴) →: علم را وسط معرکه نگه می‌دارند و سینه‌زن‌ها... دور آن حلقه می‌زنند (آل احمد^۱ ۸۴)...

● در معنی ۲ عَلم را با معنی ۴ علامت برابر دانسته. معنی ۴ مدخل علامت چنین است: «وسيله‌ای متشکل از یک قطعه چوب یا فلز افقی، که تیغه‌های متعددی در قسمت بالا و پارچه‌های رنگارنگی در پایین آن نصب شده‌است و در مراسم عزاداری ایام عاشورا آن را بر دوش حمل می‌کنند: بیدق‌ها و کتل‌ها و علامت‌ها و عَلم‌ها... زیبایی تکه را [دوچندان] می‌نمود (شهری^۲ ۱۱۴/۱). برای اختلافات کوچکی... مانند جلو افتادن علامت یا نخل... کمر قتل... یکدیگر را می‌بندند (مشفق کاظمی ۶۲/۱).

اما، در شاهد معنای دوم «عَلم» با «علامت» هیچ‌گونه شباهتی ندارد و میان آن‌ها تفاوت بسیار است. توضیح این که عَلمی که در شاهد معنی ۱ از کتاب طهران قدیم جعفر شهری آمده،

می‌انداید، نه «آن که ابزار رویین سازد». در دهخدا (۱۳۷۷) نیز روی‌گر چنین معنا شده‌است: «سفیدگر؛ آن‌که با قلعی، ظروف مسین را انداید و سفید کند؛ صَفَّار؛ قلعین‌گر». بنابر آنچه گذشت، لازم می‌نماید جمله «آن‌که ابزار رویین سازد» نیز از مدخل روی‌گری حذف شود.

سرخوان sar-xān

○ مهمان مَقْدَم و محترم در میان مهمانان: نی نی منم سرخوان تو / سرخیل مهمانان تو — جامی دو بر مهمان کنم / تا شرم مهمان بشکنم (مولوی^۲ ۳۲۶/۷).

● با توجه به دو بیت شاهد، چنین می‌نماید که معنای مذکور صحیح نیست و «سرخوان» به معنای «خوان‌سالار» و «رئیس سفره» است. شفیعی کدکنی (۱۳۸۸، ص ۷۰۶) در توضیح «سرخوان» چنین آورده‌است: «استاد فروزانفر این کلمه را به معنی مهمان مقدم و برتر از مهمانان دیگر گرفته‌است... اما با توجه به سیاق عبارت به نظر می‌رسد سرخوان به معنی رئیس سفره و خوان‌سالار و کسی است که از مهمانان پذیرایی می‌کند، یا همان کسی که ترتیب سفره در دربار شاهان و امیران را می‌دهد. خوان‌سالار معمولاً غذای شاه را پیش می‌آورد یا برای او می‌کشید».

شفته šefte

○ ۲. شُل و نرم: ... یک جوری با تنهایی کنار آمدیم. دردلدی، پخت‌وپزی یعنی کوفته‌ای که آش می‌شد یا آشی که شفته (آل احمد^۱ ۴۷).

البته به معنای «پرچم» است، اما «عَلَم» شاهد ۲ به نقل از کتاب تات‌نشین‌های بلوک زهرا، اثر جلال آل احمد، نه معنای پرچم دارد و نه معنای «علامت». از جمله معنی‌های «علم» که با شاهد مذکور مطابقت دارد، همان است که در دهخدا (۱۳۷۷) نیز آمده‌است: «چوب بسیار بلند، همانند درخت تبریزی متوسط که در تعزیه‌خوانی، پیشاپیش دسته‌ها برند، و بر سر آن گاه شکل پنجه‌ای از فلز باشد و گاه پارچه سیاه بر آن پوشانند.» «عَلَم» به این معنی در فرهنگ بزرگ سخن نیامده‌است. دیگر آن‌که معمولاً علامت را در پیشاپیش هیئت عزادار و عَلَم را در میانه آنان حمل می‌کنند و شاهد منقول از آل احمد مؤید نظر نویسنده این سطور است. علاوه بر این، علامت را بر دوش حمل نمی‌کنند، بلکه انتهای پایه میانی آن مانند علم بر چرم‌خانه کمر بند علامت‌کش محاذی ناف قرار می‌گیرد که با تسمه‌هایی به شانه و کمر او متصل است. چهارم آن‌که، آنچه بر محور افقی علامت می‌بندد «پارچه‌های رنگارنگ» نیست بلکه شال و ترمه‌هایی است که وقتی هیئت به تکیه (حسینیه) یا منزل یکی از بزرگان شهر می‌رود، به رئیس هیئت اهدا می‌شود تا بر علامت ببندد. و سرانجام، فعل «نصب می‌کنند» مناسب «پارچه» نیست، و در این مورد باید «بستن» یا «گره زدن» را به کار برد.

کتابه katibe

○ ۱. نوشته به خط درشت در سردر مساجد، اماکن متبرکه، بناهای تاریخی و مانند آن‌ها.

● ... بر سردر...

لباده labbāde

○ لباس بلند و گشاد که مردان روی لباس‌های دیگر می‌پوشند.

● این تعریف مبهم و نارساست. در مدخل قبا تنها به فرق این دو به لحاظ یقه اشاره شده‌است. درحالی‌که دامن و آستین لباده بلندتر و گشادتر از قباست و بر خلاف آن دکمه ندارد، اما طوری دوخته می‌شود که دو لبه آن از بالا تا پایین روی هم قرار می‌گیرد و تشخیص آن بیشتر از قباست. دیگر آن‌که دور یقه لباده طوری دوخته می‌شود که یقه پیراهن از آن بیرون می‌زند. پیشنهاد می‌شود، با توضیح بیشتر در مورد هر یک از آن‌ها، به یک دیگر ارجاع شوند.

مشرف mošref

○ ۳. (دیوانی) مأمور دیوانی‌ای که کارش بازرسی امور و گزارش به سلطان یا دیگر مقامات بالا بوده‌است: خواجه آقا شاه ابهری مشرف خزانه عامره خود را... به معسکر همایون روان نموده (واله اصفهانی ۷۸۶).

● این شاهد، چگونگی شغل مشرف را نمی‌رساند، بلکه فقط در آن نام مشرف آمده‌است. همچنین، با متن مأخذ به سبب حذف نهاد تطابق ندارد و خواننده گمان می‌کند «خواجه آقا شاه ابهری» نهاد جمله و «مشرف خزانه عامره» مفعول آن است، در صورتی که مطابق متن، نهاد عبارت شاهزاده‌ای است: «چون شادروان جلال شاهزاده بلنداقبال به وقوع آن

به‌جای شاهد مذکور، این شاهد پیشنهاد می‌شود: «یرلیغ نافذ شد که خواجه بهاء‌الدین مشرف ممالک باشد و محاسبات چندساله را استدراک کند و مظان توفیرات و مواقع تقریرات اموال را استکشاف نماید». شریک‌امین ۱۳۵۷، ذیل مُشرف، از تاریخ و صاف، ص ۹۲)

فتح نمایان، همدوش سایبان آسمان گردید به شکرانه آن جبین خضوع و استکانت بر زمین بندگی... سوده و خواجه آقا شاه ابهری، مشرف خزانه عامره خود را... به معسکر همایون روان نموده...»

ب) نقصان‌ها و کاستی‌ها

هرچند ویراستاران فرهنگ بزرگ سخن در تدوین این فرهنگ بر اساس اصول و معیارهایی به‌گزینش واژه‌ها و ترکیبات پرداخته‌اند، اما در عین حال در بررسی متون فارسی و منابع، واژه‌ها و ترکیب‌های بسیاری از دست رفته‌است. بی‌شک در آینده با کندوکاو بیشتر در متن‌های کهن و نسخه‌های خطی مدخل‌های بیشتری به دست خواهد آمد. در این مختصر، نمی‌توان واژه‌های فوت‌شده را برشمرد، اما آنچه را می‌توان به ذیل برخی مدخل‌ها افزود، پیشنهاد می‌کنم.

آب‌دندان، آبدندان 'āb-dandān

[= تاری که جولاهاگان برای بافتن مهیا کنند؛ مقد. پود] که به جهت بافتن ترتیب کرده باشند، فشانند» آمده‌است.

● علاوه‌بر معنی‌های ذکرشده در فرهنگ بزرگ سخن، به معنای «حسرت و رشک» به‌کار رفته‌است: به مروارید دندان‌های چون نور / صدف را آب‌دندان داده از دور (نظامی گنجوی ۱۳۶۳، ص ۲۱).

آدن خانه 'odon-xāne

○ این سرواژه ذکر نشده‌است.
● آدن‌خانه: محل ذخیره هیزم (← کمپفر، ۱۳۶۳).

آب‌گیر، آبگیر 'āb-gir

○ آدن‌دارباشی 'odon-dār-bāši
○ این سرواژه ذکر نشده‌است.
● آدن‌دارباشی: رئیس انبار هیزم (← کمپفر، ۱۳۶۳).

● علاوه‌بر معنی‌های ذکرشده در فرهنگ بزرگ سخن، در دهخدا (۱۳۷۷) به معنی «ظرف گلاب و عطر» و در فرهنگ فارسی معین به معنای «افزاری مانند جاروب از لیف، و مانند آن که شوملان [= آهاردهندگان] بر آب زنند و بر تانه

اعتبار کردن

● علاوه بر معنی ذکرشده در فرهنگ بزرگ سخن، در معنای «دقت کردن» نیز به‌کار رفته‌است: «... از او [= عایشه] پرسیدند که:

شاید که با حائض نان خورند؟ گفت: رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با من از یک اناء آب خوردی و از یک قدح. و گاه او اول خوردی و من دوم، و گاه اول خوردمی و او دوم، و اعتبار کردم نیک، دهن هم آن‌جا نهادی که من نهاده بودمی» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۰، ج ۳، ص ۲۷۳).

ایاغچی 'ayāq-či

○ این سرواژه ذکر نشده‌است.

● ایاغچی: ایاغ‌دار؛ آبدار؛ شراب‌دار؛ ساقی.

بازپوشیدن bāz-puš-id-an

● «بازپوشیدن» علاوه بر معنی‌های ذکرشده در فرهنگ بزرگ سخن، در معنای «برهنه‌کردن» نیز به‌کار رفته‌است: «... مردمان را قحطی رسیده بود. زنی آمد به نزدیک من، و از من چیزی می‌خواست. گفتم تا تو خویشتن به من ندهی، من هیچ چیز به تو ندهم. زن امتناع کرد و برفت، پس بازآمد. گفتم برای خدای به من ده. گفتم: هیچ سود ندارد تا آن‌گاه که تو تن به من ندهی. آن زن برفت و شوی خویشتن را گفت. شوی، وی را گفت: آنچه وی می‌خواهد، بکن و خویشتن را و عیال خویشتن را فریاد رس. به نزدیک من آمد و خدای بر من داد. گفتم: نبود، مگر آن‌که شرط کردم. زن گفت: تو دانی، و خویشتن به من تسلیم کرد. من وی را بازپوشیدم و قصد وی کردم، آن زن بلرزید...»

(ابوالمظفر شاهفوربن طاهر بن محمد اسفراینی ۱۳۷۵، ص ۱۲۹۷).

«بازپوشیدن» به این معنی، در هیچ کدام از فرهنگ‌ها نیامده‌است. در دهخدا (۱۳۷۷)، ذیل پیشوند «باز» چنین آمده‌است: «بر سر افعال می‌آید و همان معانی یا مفاهیم دیگری را به فعل می‌بخشد». در فرهنگ نفیسی نیز ذیل همین پیشوند آمده‌است: «چون این کلمه را بر سر فعل درآورند، معنی تکرار صدور به آن می‌دهد و یا در معانی آن تغییری وارد می‌کند».

اما در یاحقی (۱۳۷۹) ذیل «بَدَأُ» در ترجمه «بَدَلْتُ» در سوره اعراف (۷)، آیه ۲۲ «فَدَلَيْهِمَا بَعْرُورٌ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَلْتُ لَهُمَا سَوَاتِهِمَا...» چنین آمده‌است: «پیدا گشت، پدیدار شد، واپوشیده گشت». همچنین در ذیل «تَأَبَّى» سوره توبه (۹)، آیه ۸ «كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا وَعَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَاذِمَّةً يَرْضَوْنَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأَبَّى قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ، «وامی باشند» معادل «سرباز می‌زنند» آمده‌است که نشان می‌دهد «وا» پیشوندی است که معنای فعل را منفی می‌کند (ارشاد سرابی ۱۳۸۶ ب).

بلوط balut

○ در ذیل این مدخل، ترکیب «بلوط دریایی» ذکر نشده‌است.

● بلوط دریایی: نوعی صدف دریایی؛ توتیا (غیر از سرمه، اکسید روی)؛ خارپشت دریایی (← عمید ۱۳۷۷، ذیل «بلوط دریایی» و «توتیا»).

پخته paxte

آن را پاک می‌کند (میرمحمدصادقی ۱۳۷۷، ص ۱۹).

تخته‌مشق taxte-mašq

● «تخته‌مشق» در اصطلاح کاتبان به این معنی نیز بوده‌است: تخته یا آلتی مسطح از چرم یا مقوا که کاتب آن را در زیر ورق می‌گذاشته‌است تا کتابت او استوار باشد و دستش خسته نشود (← مایل هروی ۱۳۷۴، ص ۵۹۴).

تذهیب tazhib

● تذهیب در هنر معماری نیز کاربرد دارد (← معروف، ۱۳۶۴؛ جنسن، ۱۳۵۹).

جزوبندی jozv-band-i

○ این سرواژه ذکر نشده‌است.
● جزوبندی: در اصطلاحات صحافان، دوخت عطف کتاب، به طوری که مجلد برگه‌های نسخه‌ها را به تناسب جزء جزء می‌کند و هریک از اجزا را با رشته‌ای می‌دوزد. در صورتی که پاره‌ای از ورق‌ها در یک جزء ته‌دوزی شود به آن اصطلاحاً یک‌بندی و چنانچه اوراق ته‌بندی شده یک جزو را با اوراق ته‌بندی شده جزو دیگر ببندند، به آن دوبندی می‌گویند (مایل هروی ۱۳۷۲، ص ۶۰۹).

جوانه javān-e

● علاوه‌بر معنی‌های ذکر شده در فرهنگ بزرگ سخن، به معنای «گاو نر جوان» نیز هست.

چلیپا čalipā

● علاوه‌بر معنی‌های ذکر شده در فرهنگ بزرگ سخن، به معنای «زلف معشوق» نیز هست.

خر کار xar-kār

○ بخته →

● در فرهنگ بزرگ سخن دو مدخل «بخته» وجود دارد که مشخص نیست «بخته» به کدام یک از آن‌ها ارجاع داده شده‌است. علاوه‌بر این، «بخته» به معنی «پنبه» نیز در دهخدا (۱۳۷۷) و دیگر فرهنگ‌ها به کار رفته‌است. همچنین، در افغانستان و تاجیکستان «بخته» در معنای «ترقه» هم کاربرد دارد: «در پرزنیکی [روسی، = عید] بخته‌پران می‌کنند.» (هادی‌زاده)

پیش‌طره piš-torre

○ این سرواژه ذکر نشده‌است.

● «پیش‌طره» به معنای «سطح پیش‌آمده باریک بالای در و پنجره و مغازه به منظور سایه‌بان» در منابع اشاره شده‌است: «... سایر مصارفی که اسباب شکوه و زینت آستانه است و برای صواب‌نمای تولید جلیله به مصرف می‌رسد، از آن جمله حق‌الارض و پیش‌طره خیابان‌ها و دکاکین مختصه آستانه» (بسطامی ۱۳۱۵ قمری، ص ۵۷۴).

پول‌شویی pul-šu-y(?) -i

○ این سرواژه ذکر نشده‌است.

● پول‌شویی: پنهان کردن منشأ اصلی اموال ناشی از جرم و پاک نمایاندن درآمد‌های کلان غیرمشروع (گرایلی ۱۳۸۹، ص ۹). دلیل انتخاب واژه پول‌شویی برای این عمل، آن است که این روند مانند یک شستشوخانه یا ماشین لباس‌شویی که چرک و کثافات را از لباس‌ها جدا می‌کند، با جدا کردن کثافات ناشی از جرم

● علاوه‌بر معنی‌های ذکرشده در فرهنگ بزرگ سخن، به معنای «چهارپایی که بر او آب حمل می‌کنند» نیز هست. لازم می‌نماید این معنی به ذیل همین مدخل افزوده شود. هرچند که معنی آن در ذیل مدخل «راویه‌کش» آمده‌است.

راه‌زن rāh-zan

● علاوه‌بر معنی‌های ذکرشده در فرهنگ بزرگ سخن، به معنای «سرودگو» و «مطرب» نیز هست: کسی به دولت عدلت نمی‌کند جز عود / ز دست راه‌زنان ناله در مقام عراق (سلمان ساوجی، از دهخدا ۱۳۷۷).

سرگیری sar-gir-i

○ این سرواژه ذکر نشده‌است.

● سرگیری (یا سرگیر کردن): آن است که نامقیدان ولایت چون با کسی مخصوصاً با ساده‌ای بد شوند، جمعی به هم شده او را در خانه‌ای یا باغی یا در صحرائی برده، فعل بد با وی کنند. و چون سر او را یکی می‌گیرد و دیگری فعل بد کند، این عمل به سرگیری شهرت گرفته... (دهخدا ۱۳۷۷).

سوی [su[y]

○ در ذیل این مدخل، ترکیب «ازسوی» ذکر نشده‌است.^۱

سیاه‌قلم siyāh-qalam

● علاوه‌بر معنی‌های ذکرشده در فرهنگ بزرگ سخن، به معنای «سیاه‌کردن شیار نقش‌های قلم

● علاوه‌بر معنی‌های ذکرشده در فرهنگ بزرگ سخن، در دهخدا (۱۳۷۷) به معنای «کسی که کارش حمل هیزم، خاک، غله و غیره با الاغ و اسب باشد» نیز به‌کار رفته‌است. این معنی هنوز در خراسان، از جمله سبزوار و گناباد متداول است. همچنین ترکیب‌های بسیاری که با پیشوند «خر» در دهخدا (۱۳۷۷) آمده، در این فرهنگ مندرج نیست.

داءالثمانین dā'ossamānin

● این سرواژه ذکر نشده‌است.

داءالشیوخ dā'oššoyux

● این سرواژه ذکر نشده‌است.

درست کردن

● علاوه‌بر معنی‌های ذکرشده در فرهنگ بزرگ سخن، به معنای «آموختن» و «یادگرفتن» نیز هست. مثلاً در عبارت «قرائت خود را درست کردن» به معنای «یادگرفتن و روان کردن» به‌کار رفته‌است (دهخدا ۱۳۷۷). در گلستان نیز آمده: «اغلب اوقات به بازیچه فرا هم نشستندی و لوح درست‌ناکرده در سر هم شکستندی.» یعنی «لوح خود را فرانگرفته و روان‌نکرده یا یادنگرفته...». در مصراع اول بیت «یتیمی که ناکرده قرآن درست / کُتَبْخانهٔ چند ملت بشست» نیز سعدی از «قرآن»، «سبق» را اراده کرده و به معنای آن است که پیامبر اسلام خواندن را یاد نگرفته بود و به امی بودن پیامبر هم تلمیح دارد (اکبرزاده ۱۳۸۷).

راویه rāviye

۱. این ترکیب در فرهنگ فشردهٔ سخن افزوده شده‌است. (مجلهٔ فرهنگ‌نویسی)

به معنای «مقابله یک نسخه با نسخه اصل یا نسخه‌های دیگر از یک اثر، برای یافتن ضبط‌های موثق و نزدیک به ضبط‌های صادرشده مؤلف» نیز هست. مایل هروری (۱۳۷۲، ص ۵۹۸ و ۷۰۰) ضمن توضیح این اصطلاح آورده‌است: «اگر نسخه‌ای نویسانیده شود و بر نسخه اصل عرض داده نشود و باز نسخه‌ای از روی این نسخه کتابت گردد و با اصل سنجیده نشود، نسخه سومی که به حاصل می‌آید، نسخه‌ای خواهد بود گنگ و نامفهوم».

عکس aks'

● علاوه‌بر معنی‌های ذکرشده در فرهنگ بزرگ سخن، در اصطلاح ادبی به معنای «آرایه قلب» نیز هست.

غلول qolul

● علاوه‌بر معنی ذکرشده در فرهنگ بزرگ سخن، «غلول / قُلور / قُلور» به معنای «طعامی که به اندرون شکم پیر و ناتوان زود گوار شود» (غیاث‌اللغات، از دهخدا ۱۳۷۷، ذیل غلول) نیز هست. رضایی (۱۳۷۳، ص ۳۴۴) در ذیل قُلور qolur چنین آورده‌است: «بلغور ۱. گندم دستاس شده. ۲. شله و آشی که از بلغور می‌پزند. ۳. خُردشده، مانند بلغور» همچنین در همین کتاب از قُلورپلو، به معنای «پلویی که از بلغور گندم می‌پزند»، یاد شده‌است. گویا در دوره تیموریان، مکانی به نام «غُلورخانه» در حرم رضوی وجود داشته که در آن فقیران و ضعیفان و یتیمان را اطعام می‌کرده‌اند (← خواندمیر ۱۳۷۸، ص ۹۲).

کاری» نیز هست. به این صورت که گاه مخلوطی از روغن برزک و دوده را با پنبه بر اشیای قلم‌زده می‌مالند و سپس با پارچه‌ای پاک می‌کنند. رنگ سیاه در خلل و فرج قلم‌زنی باقی می‌ماند و طرح را نمایان‌تر می‌کند (مصاحب ۱۳۵۶، ذیل قلم‌زنی؛ طباطبایی ۱۳۸۸، ص ۱۸۴).

شیره‌چی šir-e-či

● علاوه‌بر معنی‌های ذکرشده در فرهنگ بزرگ سخن، به معنای «مسئول انبار کردن و نگاهداری شراب و سایر مشروبات الکلی» نیز بوده‌است (کمپفر ۱۳۶۳، ص ۱۴۷).

شیرخانه šir-xāne

● علاوه‌بر معنی‌های ذکرشده در فرهنگ بزرگ سخن، به معنای «محل انبار کردن و نگاهداری شراب» نیز بوده‌است (کمپفر ۱۳۶۳، ص ۱۴۷).

صلات salāt

○ در ذیل این مدخل، ترکیب‌های «صلات جعفر»، «صلات جمعه»، و «صلات حاجت» ذکر نشده‌است.

صلات کش salāt-ke(a)š

○ این سرواژه ذکر نشده‌است.

صلات کشی salāt-ke(a)š-i

○ این سرواژه ذکر نشده‌است.

عذره 'azere

○ این سرواژه ذکر نشده‌است.

● عذره: مدفع؛ نجاست.

عرض‌دادن

● علاوه‌بر معنی‌های ذکرشده در فرهنگ بزرگ سخن، در اصطلاح نسخه‌نویسی و تصحیح متن

قافیه qāfiye

○ در ذیل این مدخل، ترکیب «قافیۀ چلیپا» ذکر نشده است.

● قافیۀ چلیپا: قافیه‌ای در چهارپاره به صورت «الف ب، الف ب» یا «ج د، ج د» و... در ذیل برای نمونه قطعۀ زیر با عنوان «کبوتران من» از محمدتقی بهار نقل می‌شود. بهار این قطعه را در سال ۱۳۴۲ قمری به پیروی از شیوۀ نو، شکل چهارپاره و قافیۀ چلیپا (ا-ب، ا-ب) سروده است:

بباید ای کبوترهای دلخواه / بدن کافورگون،
پاها چو شنگرف
بپرید از فراز بام ناگاه / به گرد من فرود آید
چون برف
سحرگاهان که این مرغ طلایی / فشانند پر ز
روی برج خاور

بینم‌تان به قصد خودنمایی / کشیده سر ز پشت
شیشه در (آرین‌پور ۱۳۷۵، ص ۳۴۴)؛
<http://memarraminfah.mihanblog.com/post/author/166641>

کتاب چین ketāb-č'in

○ این سرواژه ذکر نشده است.

● کتاب چین: آن‌که کتاب‌ها را در قفسه و جای معین آن‌ها در کتابخانه قرار می‌دهد.

کس kos

● در ذیل این مدخل، ترکیب‌های «کس دادن»، «کس ترکی» (= بی‌وجه؛ بی‌پایه؛ نامعقول)، و «کس‌خرنه» (= هالو؛ نادان) ذکر نشده است. همچنین سرواژه‌های «کس‌باز»، «کس‌پاره»،

«کس تغار»، «کس خل» (= کم عقل)، «کس خور»، «کس دست» (= دست و پاچلفتی)، «کس دماغ»، «کس ده»، «کس کباب» (= بی‌غیرت)، «کس لیس»، «کس لیس»، و «کس مشنگ» (= کم عقل) نیز ذکر نشده است.

گل gel

● در ذیل این مدخل، ترکیب «در گل ماندن» ذکر نشده است.

گنبد gombad

● علاوه بر ترکیب‌های ذکر شده در فرهنگ بزرگ سخن، ترکیب‌های زیر نیز افزوده شود: گنبد رُک (مخروطی و هرمی)؛ گنبد ناری (پیازی)، مانند گنبد مسجد جامع گوهرشاد؛ گنبد خاگی (تخم مرغی)، مانند مسجد جامع اصفهان (← مجله اثر، شماره ۲۰).

گوش چین guš-č'in

○ این سرواژه ذکر نشده است.

● گوش چین: خبرچین. چنان‌که در منابع، در شرح وظایف ناظر دفترخانه همایون [شاهی] در دربار صفوی آمده است: «صاحب این خدمت [= ناظر] گویا گوش چین و امین است از جانب پادشاه که جهت دفترخانه تعیین شده و می‌باید او را راه عرض به خدمت ولی‌نعمت غایبانه بوده باشد و قبلۀ عالمیان را از سررشته مداخل و مخارج و خیانت ارباب دفتر و ریش‌سفیدان طوایف سپاه و عساکر منصور سپاه، مطلع و آگاه سازد» (← میرزا علی‌تقی نصیری ۱۳۷۲، ص ۵۰).

معیت ma'.iy[y]at

دکمه‌چی، دواچی، شانه‌چی و نیز نخودچی، هریک بر داشتن شغل و حرفه‌ای دلالت دارند. از این رو پیشنهاد می‌شود «نخودچی» در معنای «نخودفروش» به این مدخل اضافه شود، همچنان‌که «نخودبیز» کسی است که نخود، بادام، پسته، فندق و جز آن‌ها را بو می‌دهد و آجیل تهیه می‌کند و می‌فروشد (← دهخدا ۱۳۷۷).

نماز کن namāz-kon

● علاوه‌بر معنی ذکرشده در فرهنگ بزرگ سخن، به معنای «سجاده» و «جانماز» نیز بوده‌است: «عایشه گوید، رسول، صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مرا گفت: آن نمازکن مرا ده. من گفتم یا رسول‌الله، من حائضم. گفت: إِنَّ حَيْضَتَكَ لَيْسَتْ فِي يَدِكَ؛ حیضت در دست نیست.» (ابوالفتوح، ۱۳۷۰، ج ۳، ص ۲۶۳).

همگر ham-gar

○ این سرواژه ذکر نشده‌است.
● همگر: ۱. به‌هم‌کننده و پیونددهنده چیزها. ۲. جولاهه؛ بافنده (← دهخدا ۱۳۷۷، ذیل همگر، مجدالدین).

یمیش‌خانه yamiš-xāne

○ این سرواژه ذکر نشده‌است.
● یمیش‌خانه: ← میوه‌خانه (← کمپفر، ۱۳۶۳).

○ ۱. همراهی: رئیس‌الوزراء هم که مرد متوسط القامه ریش‌داری بود به اتفاق هیئت دولت که در معیثش می‌آمدند، سر رسید (شهری^۲ ۱/۴۲). پاسبان‌ها، خانم و دو سه خانم دیگری را که در معیت او بودند، در میان گرفتند (جمالزاده^۱ ۲۷). به عجله آمدن منزل مشیرالملک و در معیت او به پارک صدارت رفتن (حاج سیاح^۱ ۴۵)...

● سه شاهد معنای اول، گواه آن است که این واژه همراه با حرف اضافه «در» معنای «ملازمت» و «همراهی» را می‌رساند. از این‌رو، مطلوب‌تر آن بود که «در معیت» در ذیل ترکیبات واژه «معیت» می‌آمد. به‌علاوه به کاربرد احترام‌آمیز آن نیز اشاره می‌شد، زیرا در همه شاهد‌ها همیشه کوچک‌ترها در ملازمت بزرگانند.

نخودچی noxod-či

○ ۱. نخود بوداده و برشته‌شده که معمولاً جزو آجیل است. ۲. کوچک و ریز.
● پسوند ترکی «چی» در پایان واژه‌ها، بر شغل و دارندگی و تصدی کار یا چیزی دلالت دارد و هنگامی که در آخر اسمی درمی‌آید به معنی «گر» و «کار» فارسی است. بنابراین واژه‌هایی مانند آخورچی، اوراچی، تفنگچی، توتونچی، راپرتچی، جارچی، جوراچی، حریرچی،

ج) نحوهٔ ارجاعات

بنا به نقل انوری، در تدوین و پردازش فرهنگ بزرگ سخن از رایانه بهره نبرده‌اند، اما با وجود دشواری کار، واری ارجاعات و نحوهٔ ارجاع مدخل‌هایی که هم‌پوشانی دارند، تا حد خوبی سامان یافته‌است. با این حال، چنانچه بار دیگر از این منظر، ارجاعات بررسی شود، مطلوب و شایسته خواهد بود.

د) برخی مدخل‌های زائد

همچنان‌که در مقدمه گذشت، ویراستاران در انتخاب واژه‌ها، نوعی انتخاب و پالایش منظور نظرشان بوده‌است. در عین حال برخی واژه‌ها به نظر این جانب زاید می‌نماید که در ذیل به دو مورد اشاره می‌شود:

bovād بواد

○ سدیگرم [کذا، صحیح: سدیگر = سوم؛ سومین]: جفت سدیگرم از پس جفت دوم خیزد (اخوینی ۵۱).

● کاربرد این ساختار به این صورت، در متون کهن بسیار نادر است و به سبب نامتعارف بودن، ضرورتی به آوردن آن نیست.

ربیع‌بن احمد اخوینی در کتاب هدایة‌المتعلمین فی الطب «سدیگر» را به جای «سوم» به کار برده و عدد اصلی پنداشته و با افزودن حرف «م» به آخر آن، اعداد وصفی یا ترتیبی جدیدی به شکل «سدیگرم» استعمال کرده‌است (متینی ۱۳۷۱، ص بیست‌وپنج). به نظر می‌رسد در این موارد است که فرهنگ‌نویس باید بر اساس اصول و معیارهای روشن، به گزینش پردازد و گرفتار وسوسه نشود.

○ باد؛ بادا.

● این مدخل در دهخدا ۱۳۷۷، چنین آمده‌است: این الف، الف تمنا و دعاست، چنان که «شواد» به معنی «إن شاء الله» و مثال «بماناد» و «نماناد» که در دعا و نفرین گویند: «بمیراد» و «نمیراد».

به نظر می‌رسد درحالی‌که فرهنگ بزرگ سخن فاقد بسیاری از واژه‌های کهن است، آوردن این گونه ساخت‌ها، بی‌مورد می‌نماید، زیرا اگر «بواد» مدخلی مستقل به حساب آید، در این صورت واژه‌های «رواد»، «کناد»، «نشیناد»، «دهاد» و... هم می‌بایست در این فرهنگ درج شود.

se-digar-om سدیگرم

ه) غلط‌های چاپی

بی‌تردید این فرهنگ پیش از چاپ بارها از زیر چشم تیزبین ویراستاران گذشته و غلط‌های چاپی آن اصلاح شده‌است، اما گه‌گاه خطاهایی به نظر می‌رسد. از جمله در ارجاع مدخل «سدیگرم» به مدخل «سدیگر»، به جای آن «سدگیر» ضبط شده‌است. همچنین، در ذیل معنای سوم مدخل «نوباوه»، حرف ربط «پس» به صورت «پش» آمده‌است: پش گفت: نوباوه آورده‌اند، از آن بخوریم، همگان گفتند: خوریم (بیهقی^۱ ۲۳۵). درحالی‌که در چاپ‌های فیاض، نفیسی، و یاحقی به صورت «پس» آمده‌است.

و) کیفیت چاپ و صحافی

حروف‌نگاری، صفحه‌آرایی، صحافی تجلید، و آرایش صوری و باطنی فرهنگ بزرگ سخن، نفیس، شکیل و مطلوب از کار درآمده‌است. ناشر این فرهنگ، علی‌اصغر علمی، زحمت‌های بسیاری در انتشار فرهنگ بزرگ سخن متحمل شده‌است. با این حال یادآوری دو نکته دربارهٔ تجلید و چاپ این کتاب لازم می‌نماید.

۱. ته‌دوزی عطف کتاب به پارچه متصل نیست که به قسمت داخلی جلد چسبیده باشد و سبب استحکام شیرازه آن شود؛ بلکه با یک برگ کاغذ نسبتاً ضخیم به جلد چسبانده شده. در نتیجه بسیار زود صفحه‌های ته‌دوزی شده، از جلد کتاب جدا می‌شود.
۲. نحوهٔ چاپ در برخی صفحه‌ها، از جمله صفحه‌های ۸۵۵۴-۸۵۵۵ و ۸۵۵۸-۸۵۵۹، کیفیت مطلوبی ندارد.

منابع:

- آرین پور، یحیی (۱۳۷۵)، از صبا تا نیما، جلد ۲، زوار، تهران.
- ابوالفتح رازی (۱۳۷۰)، روح‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیر القرآن، تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، آستان قدس رضوی، مشهد.
- ابوالمظفر شاهفوربن طاهرین محمد اسفراینی (۱۳۷۵)، تاج‌التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم، تصحیح نجیب مایل هروی و علی‌اکبر الهی خراسانی، علمی و فرهنگی، تهران.
- ارشاد سرابی، اصغر (۱۳۸۶ الف)، «گذری بر پیغام اهل راز»، آینهٔ پژوهش، سال ۱۸، شمارهٔ ۲.
- ارشاد سرابی، اصغر (۱۳۸۶ ب)، «گذری بر گزیدهٔ متون تفسیری»، آینهٔ پژوهش، سال ۱۸، شمارهٔ ۳ و ۴.

- اکبرزاده، هادی (۱۳۸۷)، «حاشیه شارحان»، فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی - واحد مشهد، سال ۵، شماره ۱۹.
- انزایی نژاد، رضا (۱۳۶۵)، «فرهنگ‌نامه‌نویسی و نظری به فرهنگ جدید عربی - فارسی (ترجمه منجدالطلاب)»، نشر دانش، سال ۷، شماره ۱.
- انوری، حسن (۱۳۸۱)، «درباره فرهنگ بزرگ سخن در گفت‌وگویی با دکتر حسن انوری»، بخارا، شماره ۲۷.
- انوری، حسن (۱۳۸۲)، فرهنگ بزرگ سخن، سخن، تهران.
- انوری، حسن (۱۳۸۸)، «تمدن‌سازان زیر سقف فرهنگ‌نامه»، کتاب هفته، شماره ۱۷۵.
- ایرانی، ناصر (۱۳۶۶)، «زبان فارسی را حفظ کنیم»، نشر دانش، سال ۸، شماره ۲.
- بختیاری، آرمان (۱۳۸۲)، «ریشه‌های بزرگ سخن، نقدی ریشه‌شناختی بر فرهنگ بزرگ سخن»، نشر دانش، سال ۲۰، شماره ۱.
- بسطامی، نوروزعلی (۱۳۱۵ قمری)، فردوس التواریخ، چاپخانه اسدآقا، تبریز.
- پرواز، سیاوش (۱۳۶۴)، «درباره بعضی لغات و تعبیرات حافظ»، کیهان فرهنگی، سال ۲، شماره ۲.
- جنسن، ه. و. (۱۳۵۹)، تاریخ هنر، ترجمه پرویز مرزبان، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران.
- خانلری، پرویز (۱۳۶۲)، دیوان حافظ، جلد ۲، شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، خوارزمی، تهران.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۶۶)، حافظ‌نامه، بخش اول، علمی و فرهنگی / سروش، تهران.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۷۷)، دانشنامه قرآنی، دوستان / ناهید، تهران.
- خزاعی فر، علی (۱۳۸۳ الف)، «تورقی در فرهنگ هشت‌جلدی سخن»، مترجم، سال ۱۳، شماره ۳۸.
- خزاعی فر، علی (۱۳۸۳ ب)، «دوره جدید فرهنگ‌نویسی در ایران»، مترجم، سال ۱۳، شماره ۳۸.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۷۸)، مکارم الاخلاق: شرح احوال و زندگانی امیرعلی شیرنوایی، به اهتمام محمداکبر عشیق کابلی، میراث مکتوب.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، دانشگاه تهران، تهران.
- ذوالنور، رحیم (۱۳۶۲)، در جستجوی حافظ، جلد ۲، زوار، تهران.
- رضایی، جمال (۱۳۷۳)، واژه‌نامه گویش بیرجند، روزبهان، تهران.
- شاملو، احمد (۱۳۵۷)، کتاب کوچک، پنج جزوه: آ - الف، تهران.
- شریک‌امین، شمس (۱۳۵۷)، فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول، فرهنگستان ادب و هنر ایران، تهران.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۸)، غزلیات شمس، مولوی بلخی، سخن، تهران.
- شوشتری، سیدمحمدعلی (۱۳۷۹)، خاطرات سیاسی سیدمحمدعلی شوشتری؛ خفیه‌نویس رضاشاه پهلوی، به اهتمام غلامحسین میرزا صالح، کویر، تهران.

طباطبایی، نسرين (۱۳۸۸)، واژه‌نامه توصیفی طلا و جواهرسازی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.

عمید، حسن (۱۳۷۷)، فرهنگ فارسی عمید، امیرکبیر، تهران.

کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳)، سفرنامه، ترجمه کیکاووس جهاننداری، خوارزمی، تهران.

گرایلی، محمدباقر (۱۳۸۹)، پول‌شویی از منظر فقه و حقوق موضوعه، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد.

مایل هروی، نجیب (۱۳۷۲)، کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد.

متینی، جلال (۱۳۷۱)، مقدمه هدایة‌المتعلمین فی الطب، ربیع‌بن احمد اخوینی، دانشگاه فردوسی، مشهد.

مصاحب، غلامحسین (۱۳۵۶)، دائرة‌المعارف فارسی، فرانکلین، تهران، دو جلد.

معروف، حبیب (۱۳۶۴)، واژه‌نامه راه و ساختمان و معماری، آزاد، تهران.

معین، محمد (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی، امیرکبیر، تهران، شش جلد.

میرزا علی‌تقی نصیری (۱۳۷۲)، القاب و مواجب دوره سلاطین صفوی، تصحیح یوسف رحیم‌لو، دانشگاه فردوسی، مشهد.

میرمحمدصادقی، حسین (۱۳۷۷)، حقوق جزای بین‌الملل (مجموعه مقالات)، میزان، تهران.

نظامی گنجوی (۱۳۶۳)، داستان خسرو و شیرین نظامی گنجوی، به کوشش عبدالمحمد آیتی، کتاب‌های جیبی، تهران.

نفیسی، سعید (۱۳۷۷)، «دستور لغت‌نویسی»، مقدمه فرهنگ فارسی عمید، حسن عمید، امیرکبیر، تهران.

هادی‌زاده، رسول (۴)، ادبیات فارسی تاجیکی در ماوراءالنهر، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد، زیر چاپ.

هروی، حسینعلی (۱۳۶۷)، شرح غزل‌های حافظ، جلد ۱، نشر نو، تهران.

یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۹)، فرهنگ‌نامه قرآنی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد، ۱۳۷۹.

یوسفی، غلامحسین (۱۳۵۶)، برگ‌هایی در آغوش باد، دانشگاه فردوسی، مشهد.

یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۱)، یادداشت‌ها، سخن، تهران.